

خود شماره پذیرفت و بجای آن کسانی فرستاده از دیده‌های پیرامون باسمنج روستاییان را در نعمت آباد گرد آورد و آنان را ناگزیر ساخت که بزیر بیرق رفته محمدعلیمیرزا را خواستار شوند. این نمونه‌ای از پستی‌های اوست. انجمن ایالتی دردم آذرتلگراف پایین را به استانبول و جاهای دیگر فرستاد:

«شجاع الدوله که از هر جا مایوس شده و نزدیک شدن اردوی دولتی را شنیده مأمور پدهات فرستاده دهاتی‌ها را جبراً بنعمت آباد که ییلاق قونسولروس است می‌آوردند برای اعاده ارتجاع هر کدام از دهاتی‌ها نمی‌آیند تهدید میکند و قونسول روس هم ممانعت نمیکند انجمن ایالتی»

در اینمیان چنانکه گفتیم در آغازهای آبانماه عین الدوله از نام والیکری آذربایجان کناره جست و این زمان فرمانفرما را والی آذربایجان کردند. این آگاهی چون بتبریز رسید نمایندگان انجمن ایالتی و دیگران بتلگرافخانه رفته نمایندگان آذربایجان را در تهران بتلگرافخانه خواستند از پیش آمد رنجیدگی نمودند و آشکاره گفتند فرمانفرما را نخواهند پذیرفت. در میانه گفتگوهای فراوان رفت و چون دولت پافشاری داشت تبریزبان ناگزیر شده پذیرفتند ولی خواستار شدند هر چه زودتر از تهران بیرون آید. فرمانفرما در دوازدهم آذر از تهران بیرون آمده بتبریز آگاهی فرستاد لیکن چون بقزوین رسید آنجانشست و هر روز بهانه دیگری پیش آورد تا داستان التیماتوم دوم روس رخ داد. او نیز از آنجا برگزید. این نمونه ایست که چگونه اینان از گزارشهای نهانی آگاهی میداشتند و در چنان هنگامها خود را کنار میکشیدند در گفتار بیست و دوم نوشتیم که بخواش رشید الممالک و همدستان او در تهران امیر عشایر و کسان دیگری از سران را شاهسون از بند آزاد کردند و چنین خواسته میشد که آنان همراه والی آذربایجان باشند و کسان ایشان بوالی یاری کنند و او را بتبریز رسانند. باین آهنگ رشید الممالک با دسته انبوهی بمیانج آمده در آنجا لشکرگاه ساختند و چشم براه والی آذربایجان داشتند. صمد خان خواست آنان را بسوی خود کشاند ولی آنان سر فرو نیاوردند. انجمن ایالتی تلگرافها بدلداری ایشان فرستاد. اگر راستی رادرانديشه کار بودند و عین الدوله و یا فرمانفرما روانه آذربایجان میشدی شاید از اینها سودی جسته شدی. ولی چون مقصودی جز رویه کاری نبود از

آنسوی امیرعشایر و دیگران را از بندرها کردند و کوشی به تلگرافهای پیایی انجمن آذربایجان ندادند و از اینسوی از کسان ایشان سودجویی نکردند و اینان تا دیرزمانی در میانج می نشستند تا از آمدن والی نومید شده بی کارهای خود رفتند.



## کشاکش پیمانۀ ایران و روس

چنانکه در جای دیگر نیز گفته‌ایم در این تاریخ نمی‌خواهیم برویه سیاسی پیش آمده‌ها پردازیم و کارهایی را که در پس پرده رو میداده بنکاریم. این را دیگران نگاشته‌اند و کارهای بسیار نهران آنروزی امروز آشکار است. در باره بد رفتاریهای روس و انگلیس در ایران و خواستهای نهانی که میداشتند مستر شوستر گفتار درازی در کتاب خویش آورده و با گامی‌هایی که از پیوستگی‌های سیاسی میان روس و آلمان داشته زمینه را بسیار روشن گردانیده. نیز پرفسور براون در سایه اینکه او هم راهانش از سیاست سر ادوارد کری وزیر خارجه آنروزی انگلیس در باره ایران و خاموشی او در برابر دژ آهنگی‌های روس خوشنود نبودند در رفتاریهای روسیان و بدخواهیهای ایشانرا یکایک باز نموده و بر خاموشی ادوارد کری در برابر آنها خرده گیری نموده است. گذشته از اینها کتابی در سال ۱۲۹۵ در آلمان در این زمینه چاپ و پس از آن بزبانهای انگلیسی و فرانسه و سوئدی ترجمه و در فارسی نیز بنام کشف تلبیس پراکنده شده.

آنچه می‌بایست نوشتن اینان نوشته‌اند و ما نیازی بسخن رانی از آثرینه در اینجا نداریم و تنها باین اندازه بسنده میکنیم که نقولای دوم در باره ایران آن اندیشه را داشت که صد و سی سال پیش از آن یکاثرینای دوم در باره لهستان داشت و بهمدستی دولت اتریش بکار بست. و در هشتاد سال پیش نقولای یکم در باره خاک عثمانی داشت و در سایه ایستادگی انگلیس نتوانست بکار بندد. روشنتر بگویم: میخواست بدانسان که در پیمان نامۀ ۱۹۰۷ زمینه سازی شده بود ایران رامیان خود و انگلیس دوبخش

کند. نقولا از سالها این اندیشه را میداشت. ولی انگلیسیان از بهر آنکه از تردیکی روس به هندوستان جلو گیری کنند ناخوشنمودی مینمودند لیکن در سال ۱۲۹۰ پیش آمد. هایی در اروپا روسیان را به آن کار دلیرتر و انگلیسیان را در کوشش بجلو گیری سست تر گردانید. زیرا از یک سو پاره نمایشهایی از دولت آلمان آمدگی او را بجنگ با انگلیس نشان داد و از سوی دیگر در همان زمانها دیداری میان دو امپراتور روس و آلمان در پوتسدام رخ داده پیمان نامهای در میان بسته گردید که اگر چه بندهای آشکار آن چیز را بزبان همدستی روس و انگلیس در برداشت ولی چون گمان می رفت بندهای نهانی نیز در میان باشد و بهر حال تردیکی روس و آلمان را می رساند از اینجا انگلیسیان تا توانستند از در نرمی در آمدند و کار ایران را در چنان هنگامی خوار گرفته جلوروسیان را باز گزاردند و روسیان فرصت یافته بر تندی کار افزودند.

چنانکه دیدیم محمد علیمیرزا را روسیان بایران آوردند و بیگمان چنین می خواستند او را دوباره بر تخت جا داده با دست او بدلخواه خویش در باره ایران پیشرفت دهند و ما دیدیم آشکاره هوای او را داشتند و در همه جا یاری باو کردند. ولی چون محمد علی کاری از پیش نبرده از مازندران بگریخت و پس از آن سالارالدوله شکست خورده از میدان در رفت و صمد خان در پیرامون تبریز کاری از پیش نبرد روسیان رنگ دیگری بکارزده از یکسو محمد علی و سالارالدوله و صمد خان هر کدام را در جای دیگری از کشور نگهداری کرده نگزاردند بیکبار از میان برخیزند و از یکسو خود ایشان بکارهایی پرداختند و سخت گیریها پیش آوردند.

چنانکه گفتیم محمد علیمیرزا چون از مازندران بگریخت تا دیری جایگاه او نهان بود و سپس دانسته شد از استرآباد بیرون رفتند و همانجا است و بیاری روسیان دوباره نیرو می اندوزد. در آخرهای مهر ماه دولت ایران از حال او آگاهی یافت و سردار محیی را بر سر او فرستاد. نیز دستهای از تهران روانه گردانید. اینان بسپاه محمد علی رسیده در آغازهای آبانماه جنگهایی کردند. قونول روس آشکاره بمحمد علی یاری مینمود و بدستور او تر کمانان خاک روس تزد او بودند. در یکی از جنگها نیز سپاه روس از کشتی بخشگی در آمده بسیاری محمد علی رزم نمودند. این بود سپاه دولت

شکست یافت. سالارالدوله چون از نوبران گریخت بیروجرد و رستان رفت و او نیز به پشتگرمی نگاهداری روسیان در آنجا ماند و در آینده داستان او و محمد علیمیرزا را خواهیم شناخت. از صمد خان نیز گفتگو خواهیم کرد.

اما سختگیرهای خود روسیان: پس از شکست سالارالدوله در آغازهای مهر ماه دولت ایران بر آن شد دارای او شعاع السلطنه را بدست گیرد و از آن دولت گرداند و پیش از آنکه باینکار برخیزد نماینده ای را بسفارت خانه های دو دولت فرستاده چگونگی را دوستانه آگاهی داد. هیچیک از دوسفارت ایرادی نگرفتند. دولت بمستر شوستر خزانه دار کل دستور داد آنرا بکار بندد. مستر شوستر روز شانزدهم مهر ماه (۱۵ شوال) بکار برخاسته برای بدست گرفتن هر یکی از دیه ها و باغهای آن دوشاهزاده کسانی فرستاد. از جمله یک مستوفی و دو مهندس و یک سر کرده با چهار ژاندارم بر سر پارک شعاع السلطنه که در شهر تهران نهاده روانه گردانید. اینان چون بانجارسیدند چند تن قزاق ایرانی دم در بجلو گیری پرداختند. پاختانوف قونسول روس بیپناه آنکه دارای شعاع السلطنه در پیش بانک روس گرواست قزاق بانجا فرستاده بوده. مستوفی و سر کرده ژاندارم فرمان دولت را نشان داده بدرون رفتند و بکار پرداختند. اندکی نگذشت که دو سر کرده با دوازده قزاق روسی بانجا رسیده اینان را با زور بیرون کردند. ژاندارمها چون دستور ایستادگی نداشتند باز گشتند. مستر شوستر چگونگی را با تلفون بسفارت روس آگاهی داد و از قونسول رنجیدگی نمود سپس نامه ای نیز نوشت. ولی چون پاسخی نرسید فردای آن روز پنجاه ژاندارم خزانه و پنجاه تن ژاندارم شهربانی با چند تن سر کرده بفرماندهی مستر موریل امریکایی همراه مستر کرتز از کارکنان امریکایی مالیه برسر پارک فرستاد. موریل و کرتز نخست پاختانوف را در قونسولگری دیده خواهش کردند قزاقها را از پارک بردارد و هر گاه سخنی درباره آن دارد بدولت بنویسد و چون پاختانوف نپذیرفت برخاسته برسر پارک رفتند و قزاقها را تفنگ و ابزار از دست گرفته از آنجا بیرون کردند. دو ساعت و نیم پس از نیمروز دوسر کرده روسی بایکتن ایوبخان نامی سرهنگ قزاقخانه بدر باغ شعاع السلطنه آمدند

و اندکی در آنجا ایستاده باز گشتند ( بنوشته مستر شوستر بژاندارمها دشنام دادند )  
و خواهیم دید این آمدن ایشان از بهر چه بوده .

دولت ایران از این پیش آمد رنجیدگی نشان داده نامه سفارت نوشت و برداشتن  
پاخیتانوف را از ایران خواستار گردید . از آنسوی روسیان به پیش آمد رنگ دیگری  
داده عنوان نمودند که دو تن سر کرده روسی از جلو پارک میگذشته اند و ژاندارمها  
خواسته اند آنان را بزنند و تفنگ بروی ایشان کشیده اند . این زمان دانسته شد آمدن  
آن دوسر کرده بجلو باغ از بهر چه بوده .

چون این پیش آمد دنباله بس درازی پیدا کرد و روسیان بدستاوز آن یک  
رشته سختگیریهای نابجا برخاستند و در این کشاکش پای مستر شوستر و نام او در  
میان بود باید در اینجا اندکی از اندیشه روس در باره ایران بنگاریم و شوستر را هم  
یک بشناسیم .

چنانکه گفتیم روسیان از دیر باز پی بهانه می گشتند . اگر کتاب آبی  
انگلیس را ببینیم در همان روزها نراتوف جانشین وزیر خارجه روس در پترسبورگ  
با مستر اوپرون نماینده انگلیس در آنجا در باره ایران گفتگو می کرده و چنین  
می گفته :

« افق ایران بسیار تاریک است ، کشور از بد بیدتر می افتد و آشفتهگی  
روز بروز فزونتر می گردد ، دولت روس بیش از این نمی تواند بکارهای  
سختی نپردازد و خاک ایران را فرا نگیرد ... »

نراتوف افتادن کابینه را پیش بینی میکرده و چنین میگفته :

« اگر رشته در تهران بدست تندروان افتد هیچ کانون نیرویی در میان  
نخواهد بود که ما با آن گفتگو کنیم ... »

« تندروان » دسته دیموکرات را می گوید . ایندسته چیرگی روس را بر نمی-  
تافتند و بیشتر ایشان مردان آزادیخواه و ایران دوست بودند . اگرچه کسانی از میوم  
چینان با ایشان در آمیخته و بیشتر سردستانان از اینگونه دغلبازان بودند . وانگاه  
این دسته خامیها در کارشان بود و با همه شور و خروشی که مینمودند آن نبودند که  
در سختی تفنگ بدست گرفته پا براه جانبازی گزارند و با استاد کی و کاردانی شایسته

از خود نشان دهند. هنوز بآن اندازه نرسیده بودند. با اینهمه پس از مجاهدان ارجدار -  
ترین گروه ایرانی بشمار میرفتند. اینست نراتوف از افتادن رشته بدست اینان ترس  
می داشته.

سپس نراتوف یاد مستر شوستر کرده و از اینکه او بهمه اداره های ایران  
دست انداخته و رشته همگی را بچنگ گرفته سخت خشمناک بوده و چنین می گفته :

« این با بهره مندیهای (منافع) روس در ایران راست نیاید... مستر  
شوستر باید بداند که کوششهای او باید با بهره مندیهای روس (چنانکه  
با بهره مندیهای انگلیس نیز) سازش داشته باشد. ایران باید کم کم  
بسوی نیکی رود آنهم از راهیکه چشماشت و بهره مندیهای دولت روس  
نیز نگهداری شود... »

می گفته :

« نباید از دیده دور داشت که تنها نیکی ایران در میان نیست. بلکه  
باید حال کنونی آن و جایگاه خاصی را که دارد نیز بدیده گرفت... »

این جمله ها که میان دو مرد سیاسی روس و انگلیس می گذشته هر یکی دلیل  
دیگریست بر آنکه روسیان آزادی ایران را از میان رفته میدانستند و بر آن میکوشیدند  
که آخرین گام را در این راه بردارند و از شوستر هم چشم میداشتند که بیش از  
پیشرفت کار ایران در بند خوشنودی ایشان باشد و نگهداری بهره مندیهای ایشان را  
کند. بدانسان که کار کنان بلژیکی ایران میکردند و روسیان را از خود خوشنود می-  
داشته اند. و چون مرد امریکایی بدلخواه ایشان نمی بود او را دشمن میداشتند و در  
پی بهانه می گشتند که بیرون کردن او را از دولت ایران خواستار کردند و این پیش  
آمد باغ شعاع السلطنه و رفتار سختی که شوستر پیش گرفت آن بهانه را بمیان آورد.  
در این هنگام که دولت روس این اندیشه ها را در باره بر انداختن آزادی ایران  
و بیرون کردن شوستر بکار می برد در تهران نیز میانه کابینه وزیران باشوستر تیرگی-  
هایی پیدا شد. وزیر مالیه و وزیر خارجه (۶۴) چند روزی هم کناره جویی نمودند. لیکن  
دوباره بکار خود باز گشتند. سختگیری مستر شوستر در باره پول و پذیرفتن درخواست-

های بیجای وزیران و ایراد گرفتنش بکارهای ایشان وتندی هایی که مینموده همرا ازو میرنجانید . ناصرالملک و کابینه سخت خواستار بودند اختیارات شوستر را کم کنند ولی چون دیمو کراتها هوادار او بودند در میان توده نیز نام نیکی پیدا کرده بود بچنان کاری دلیری نتوانستند . یکماه کمایش کشاکش ورنجیدگی درمیان بود . در همان هنگام ناصرالملک نیز از دسته دیمو کرات بجان خود بیمناک شده با ایشان رفتار دلسردانه مینمود و بمجلس نیز بدگمانی داشت .

در آخرهای آبان دوسال مجلس بیایان میرسید که بایستی پراکنده شود و نمایندگان برای مجلس سوم برگزیده گردند و با آن چیرگی که روسیان در کارهای ایران میداشتند کسی نمیدانست مجلس نوین کی باز شود و تا باز شدن چه کارهایی با دست ناصرالملک و مانندگان او انجام گیرد . بیگمان اینان خواستار چنان روزی بودند . ولی انجمن ایالتی تبریز چگونگی را دریافته بچاره پرداخت و در دوم آبان ( دوم ذیقعد) تلگراف هایی بتهران بناصرالملک و دارالشوری فرستاده درخواست کرد برزمان مجلس ششماه دیگر افزوده شود . انجمنهای دیگر را نیز واداشت که تلگراف فرستاده همان خواهش را کردند . این بود روز بیست و یکم این پیشنهاد در مجلس بمیان آمد و چون تا آتزمان چنین کاری روی نداده بود کسانی ایراد گرفتند و گفتارهایی رانندند . لیکن از آنجا که نبودن مجلس را در چنان هنگامی کسی نمیخواست اینست نمایندگان چندان در بند قانون نبوده همگی رأی بافروندن ششماه برزمان مجلس دادند .

شاید یکی از چیزهایی که بر خشم روسیان افزود این نیش آمد بود . زیرا مجلس سنگ راه سیاست ایشان بشمار میرفت . مسیو نراتوف در گفتگوی دیگر خود از ایران با مستر او برون آشکاره چنین گفت :

«مجلس اختیار بس فزونی رایکار می برد که آنرا ندارد . . . باید مجلس انجمنی باشد که تنها بکار قانون گذاری پردازد ( از سیاست برکنار باشد ) . . .»

نیز می گفت :

«باید مجلس سنایی باز نموده اختیار نایب السلطنه را بیشتر گردانید» .



این جمله ها هر کدام معنی زهرناک دیگری را در بر دارد و اینکه سرائوف برای نایب السلطنه اختیار بیشتر خواستار بوده ما را بیکرشته بدگمانی ها وامیدارد. در آن زمان یکی از بدبختی ها بود که این دسته بازماندگان دربار قاجاری که خود را بمیان مشروطه خواهان انداخته بودند در بیشتر زمینه ها آرزوی ایشان با آرزوی دشمنان کشور یکی بود (چنانکه پیش از این هم باز نموده ایم.) نمی گوئیم: همچون دشمنان نابودی ایران را میخواستند، چنین گمانی نداریم، آنچه میدانیم و مینگاریم اینست که از پستی و کوتاه اندیشی که جز خوشی خود را خواستار نبودند جنبش توده و آزادی آن را بر خود هموار نمی ساختند و برداشته شدن آنرا اگرچه با دست دشمنان کشور بودی آرزو میکردند و بیخردانه این میدانستند که پس از برافتادن کشور آنان را جز بدنامی و خواری بهره ازنزدگی نخواهد ماند.

اما مستر شوستر: این مرد بیگمان پاک بود و از ته دل پیشرفت کار ایران و بزرگی نام آنرا میخواست و این از پاکیش بود که روس و انگلیس با او دشمنی مینمودند. ولی نباید پنهان داشت که مستر شوستر از سیاست (بویژه از سیاست شرق و ایران) ناآگاه بودی و این بسیار ناسزا بود که بگوئیم امریکایی که در کشور خود همیشه آزاد و گردنفر از زیسته و هرگز با زور کوبی از یک دشمن توانائی روبرو نشده و روزگار با او درس شکیبایی و بردباری نیاموخته در چنان زمانی در ایران دارای اختیار بس فزونی باشد و در هر کاری دست پیدا کند. این از خامی ایرانیان بود که همینکه او را دیدند بگردش درآمدند و در همه کارها با او اختیار دادند. آن بیمار دلان که در میان خود برتری هیچکس را بر نمی تافتند و ما دیدیم با مجاهدان جانباز چه رفتار نامردانه ای نمودند، همینکه بیکتن اروپایی یا امریکایی میرسیدند در برابر او فروتنی مینمودند و بیکبار خود را می باختند. با مستر شوستر نیز این رفتار را کردند. بویژه دسته دیموکرات که باو سرسپرده بودند.

در باره پارك شعاع السلطنه همینکه پاخیتانوف قزاق فرستاد و ژاندارم را از آنجا بیرون کرد میبایستی پیش آمد را از راه سیاست و با دست وزارت خارجه بکرویه کنند، نه اینکه شوستر صد تن ژاندارم فرستاده و با زور قزاقها را لخت کرده بیرون

رانند. راست است ایران کشور آزادیست و قونسل روس را نمی رسید که بکارهای درونی دست یازد ولی میبایست فراموش نکنند که روسیان آزادی ایران را بهیچ نگرفته و همه شهرهای شمالی سپاه آورده بودند. ایران تا نیروی درستی بسیج نکرده بود بایستی کوتاه آورد و در پاره جاها بشکیبایی گراید. این خود نادانیت است که کسی با دشمن چیره دست در کارهای خرد از در نمی نباشد و چون رشته گسیخته گردید و کار بزرگ شد آن زمان بیکبار از در زبونی درآید. در بک کار بی ارجی آنهمه ایستادگی از مستر شوستر چه شایستگی با حال آن روزی ایران داشته؟ راست است که روسیان از دیرباز اندیشه بر انداختن ایران را میداشتند. بهر حال بهانه بدست آنان نبایستی داد. ما می بینیم هنگامی که روسیان التماوتوم داده سپاه بقزوین آورده اند و دولت ایران و نمایندگان مجلس از مستر شوستر شور خواسته اند او در پاسخ همگی گفته که اگر التماوتوم را نپذیرید کار بی اندازه بیمناک خواهد بود. کسیکه این را میدانسته آیا او را بهتر نبود که از نخست با برد باری پیش آید و کار را بالتماوتوم نرساند؟!...

ما در شکفتیم که از بهره مستر شوستر آنهمه پا فشاری در گماردن مردان انگلیسی بکارهای مالیه ایران داشته؟!... زیرا خواهیم دید که کشاکش میجر استوکس پایان نرسیده داستان لکوفر را پیش آورد. آیا او نمیتوانست بجای اینان کسانی از آمریکاییان یا از خود ایرانیان برگزیند؟!... آن ارجی که شوستر بیک میجر استوکس میکرارد و او را یگانه مرد شایسته سرپرستی ژاندارمهای خزانه می ستاید در خورد هر گونه ایراد است.

مستر شوستر بهتر میدانست که روس وانگلیس با همه دوستی و همدستی در اروپا در ایران از یکدیگر بیمناکند و همیشه نگران میباشند و این بی گمان مایه رنجش روسیان خواهد بود که مردان انگلیسی در شمال ایران بکار گمارده شوند و این چیز است که دولت انگلیس نیز پشتیبانی از آن نخواهد خواست. شوستر دستاویزی آورد که دولت ایران پیمان نامه ۱۹۰۷ را که روس و انگلیس میان خود بسته و ایران را سه بخش کرده بودند نمی شناسد. این درست است. ولی آیا دولت

ایران پافشاری هم داشت که انگلیسیان را در شمال بکار کمارد و خشم روسیان را بخود برانگیزد!۴ .

چنین پیداست مرد آمریکایی همی خواسته در برابر دشمنی و کار شکنی که روسیان از نخست باوی می نمودند از پشتیبانی توده انگلیس (نه دولت آن) بهره گیرد. چنانکه همین اندیشه از نامه سر کشاده بس درازی که برای چاپ در تیمس فرستاده فهمیده میشود .

او دولت ایران را مینویسد که به پشتیبانی انگلیس امید بست و فریب خورد و ما می بینیم خود او نیز همان فریب را خورده است . شوستر در کتاب خود همه می گوید که در آن سال بود بیاندازدوچنین میگوید : روسیان چاپخانه از آن بهره جستند و گرفتاری انگلیس را در اروپا فرصت شمرده در ایران بآن کارها برخاستند . اینها دروغ نیست ولی باید گفت پاره کوتاهی ها از شوستر و خود ایرانیان نیز پا در میان داشته است .

مستر شوستر چون زبان ایران را نمیدانسته و همچون بیشتر اروپاییان که بشرق می آیند تنها رویه کارها را تماشا مینموده و بهر چیزی از پندار خود معنایی میداده از اینجا در بسیار جا نوشته های او دور از راستی و یا گزافه آمیز است . از جمله در چند جا در کتاب خود یاد می کند که کسانی از ایرانیان آهنگ کشتن او را داشته اند و ما چون میدانیم که اینها پایه درستی نداشته ، روشنتر بگویم چگونگی با آن رنگی که در کتاب شوستر بخود گرفته نبوده است . بیجا نیست یکی از آنها را در اینجا یاد کنیم و آنچه را که بوده با رنگی که در کتاب شوستر بخود گرفته به سنجش گزاریم تا روشن گردد چگونه پیش آمد های خرد و بی ارج در دیده نیکمرد امریکایی بزرگ نمودار میشده است .

شوستر مینویسد :

د بهنگام برپا شدن یکی از سلامهای در بار یکتن ایرانی فرج الله خان نام میگفته من یکی از گروهی هستم که باهم شده ایم مستر شوستر را بکشیم

بدانسان که صنیع الدوله کشته شد . یکی از ایرانیان سخن اورا بیولیس  
یفرم آگاهی داد و آن مرد دلیر ایرانی را تازیانه زده بزنجیر  
کشیدند . . . .

هر که این چند سطر را در کتاب شوستر بخواند با دیباچه ای که آنراست  
خواهد پنداشت راستی را دسته‌ای برای کشتن شوستر برپا شده بوده وداستان همچون  
پیش آمد کشتن صنیع الدوله رویه سیاسی داشته است. ولی اگر چگونگی رادر روزنامه  
های ایران جستجو کند خواهددید ایران نوچنین مینگارد :

«روز پنجشنبه ۱۵ (شعبان) در موقع سلام در دربار فرج الله نام میرزای  
قایمقام کاشانی با یکنفر که در نزد او بوده صحبت میکردم که چون مستر  
شوستر حقوق ارباب حقوق را نمیدهد ما يك عده هستیم که هم قسم شده  
او را مثل صنیع الدوله بقتل رسانیم . طرف او میگوید چه فایده دیگری  
بجای او خواهد آمد؛ فرج الله میگوید هیچکس بعد از او جای اورا نمیگیرد.  
در این اثنا یکی از خیرخواهان صحبت اورا شنیده بیولیس اطلاع داده  
اورا بنظمیه برده توقیف میکنند».

پیداست مرد لق چانه درد دل می گفته واز بریده شدن حقوق خود کله می -  
نموده ، و گرنه کسی که در پی کشتن یکی باشد این نمیکند که میان مردم ایستاده  
آنها بگفتگو کرد ، وانگاه اگر گفته اوراست بودی وبارانی داشتی شهربانی یاران  
اورا نیز دنبال کردی . پیداست که سخن پوچ بی ارجی بیش نبوده است .

اینها نه خرده گیری بر شوستر و نه کله ازوست . او را بایران از بهر کار های  
مالیه خواستند و چون آمد اگر جز بکار خویش نپرداختی هیچ زیانی ازوبر نخاستی .  
این گناه آن نادانان بود که کرد وپرا گرفتند و سبک مغزانه يك ییگانه را در کار  
سیاست پیش انداختند . يك مشت بیمایه بهتر از این چه توانستندی کرد ؟!

گروهی که رشته کارهای يك توده را بدست گیرند ایشان را بیش از همه یا کدلی  
و جانفشانی باید . اگر چنین باشند کمتر درمانند و اگر نه هیچ کاری نتوانند . یکدسته  
دغلاکارانی که در سیزده ماه نبرد تبریز و کیلان و اسپهان با محمد علی میرزا در باغشاه

یا در نهانگاهها یا در اروپا روز میگزاردند و همینکه آزادیخواهان فیروزی جستند  
 یکبار خود را بمیان انداختند و دغلاکارانه هیاو برانگیختند و در هر کامی که  
 بر میداشتند جز سود خود را نمی جستند چنین تا پا کدلان کی توانستندی کار درستی  
 انجام دهند؟!

## دو التمانوم روس و ایستادگی مجلس

از پیش آمد باغ شعاع السلطنه بیست و اند روز میگذشت، روز پنجشنبه دهم آبان ماه پاکلیوسکی وزیرمختار روس بوزارت خارجه آمده بنام دولت خود از پیش-آمد رنجیدگی نموده و خواستار شد کماشنگان خزانه از باغ شعاع السلطنه برداشته شوند و آن بار دیگر در دست قزاقان باشد. نیز دولت ایران از بد رفتاری که با دوتن سر کرده روسی کرده شده رسمی پوزش خواهد. نامه ای که دولت ایران پیش از آن بسفارت روس نوشته و از دخالت پاختانوف بکارهای ایران رنجیدگی نموده و برداشتن او را خواستار شده بود و سفارت آن را گرفته و رسید داده بود وزیرمختار اینزمان آن نامه را هم پس گردانید.

دانسته شد دولت روس رنجیدگی ایران را بهیچ نگرفته است و بهانه یک شکایت دروغ دولت ایران را بیوزش ناگزیر میگرداند. وزیر خارجه ( آقای حسن ونوق) پاسخ داد باید با وزیران شور کند و پس از آن پاسخ فرستد. چون چگونگی بیرون افتاد روزنامهها گفتارهای تندى نوشتند و دولت پس از شور روز چهاردهم آبان نماینده ای بسفارت روس روانه ساخته چنین پیام فرستاد: خواهش دولت روس دور از دوستی است که میانه دو دولت پایدار میباشد. دولت ایران شکایت را بیپایه می-شناسد و امیدوار است که چون جستجو شود بی پایگی آن بر دولت روس نیز آشکار باشد.

ولی روسیان ارجی بآن نگزاردند و روز نوزدهم سفارت نماینده خود را بوزارت خارجه فرستاده پیام داد که هر گاه تا چهل و هشت ساعت خواهش روس انجام نگیرد

رشته در میان دودولت بریده خواهد بود. در اینمیان کابینه با زبان مختار خود در لندن از دولت انگلیس خواستار میانجیگری کردید و امید میرفت انگلیسیان آنهمه فزونی جویی روسیان را بر خود هموار نخواهند نمود. لیکن دولت انگلیس رنجابین روس را نمیخواست و از میانجیگری باز ایستاد و بجای آن بدولت ایران سفارش کرد که خواهش دولت روس را بپذیرد و با زبان وزیر مختار خود پیام داد که هر گاه ایران خواهش روس را انجام دهد لشکری که فرستاده میشود باز گردد. نیز ادوارد کسری بنماینده خودشان دستور داد که مستر شوستر را دیدار کند و او را پندی دهد و بنرمی و خوشرفتاری با روسیان وادارد. وزیر مختار انگلیس شوستر را دیدار کرد و پیام را گزارد. ولی شوستر روی نرمی نشان نمیداد و همچنان سختی و ایستادگی مینمود و در همین روزها بود که مستر لکوفرنامی را از انگلیسیان به پیشکاری مالیه آذربایجان فرستاد و بدینسان خشم روسیان را هرچه بیشتر گردانید. نیز چنانکه گفتیم نامه سرکشاده بس درازی درباره زور گویهای روسیان برای چاپ در روزنامه تیمس فرستاده بود و اینهنگام ترجمه فارسی آن را در روزنامه های تهران بچاپ رسانید.

در اینمیان کابینه حاج نجفقلی خان رخنه پذیرفت و کسانی از وزیران کناره جویی نمودند وزیر داخله و وزیر مالیه (۶) و دیگران یکایک پابکنار نهادند. رئیس الوزراء و وزیر خارجه که تنها ماندند آنها نیز کناره جستند. این نمونه دلسوزی و کاردانی ایشانست که در چنان هنگام سختی کشور را بی سرپرست گزاردند. وزیر مختار روس چگونگی را به پترسبورگ تلگراف کرد و با دستور آنجا روز بیست و ششم آبان نماینده بوزارت خارجه فرستاده آگاهی داد که رشته میانه دودولت بریده است و لشکر روس نیز از قفقاز روانه گردیده. در همان هنگام دولت انگلیس بار دیگر راهنمایی نمود که ایران خواهش روس را بپذیرد و چنین گفت اگر ایران آن خواهش را بپذیرد لشکر روس باز خواهد گشت. نایب السلطنه بار دیگر حاج نجفقلیخان را بریاست وزراء برکماشت و او فرصت آنکه همه وزیران را برگزیند نیافته تنها با چهارتن وزیر روز سیام آبان بمجلس آمد و کابینه را شناسانید و بیدرتنگ خواهش روس را پذیرفته بمسیر

شوستر دستور فرستاد که باغ شعاع السلطنه را بدست قزاقان سپارد. نیز روز آدینه دوم آذرماه (دوم ذیحجه) وزیر خارجه دوونیم پس ازیشین بارخت رسمی سفارت روس رفته بدانسان که خواست روسیان بود پوزش خواهی نمود. پنداشته میشود با این پوزش خواهی رنجیدگی از میان برخاسته روسیان خوشنودی خواهند نمود و سپاه خود را از ایران باز خواهند گردانید و این نویدی بود که انگلیسیان داده بودند ولی همه این امیدها بیجا بود. همینکه وزیر خارجه ایران سخن خود را بیابان رسانید وزیر مختار روس آکهی داد که يك التماوم دیگری از روس در پیش است و چندروز دیگر بیرون آمده برای دولت ایران فرستاده خواهد شد. این بود اندازه دژ آهنکی روسیان.

کابینه نادرستی که حاج نجفقلی خان دوباره پدید آورد بجایی نرسید و پس از بکرشته پیش آمدها و در نتیجه سختگیریهایی که ناصر الملك داشت سرانجام در هفتم آذر کابینه بدینسان در مجلس شناسانیده شد: حاج نجفقلی خان رئیس الوزراء و وزیر داخله حسن وثوق وزیر خارجه، سردار محتشم وزیر جنگ، حسن پیرنیا (مشیرالدوله) وزیر معارف محمد علی فروغی (ذکاء الملك) وزیر مالیه حسن اسفندیاری (محتشم السلطنه) وزیر عدلیه ابوالحسن پیرنیا (معاضد السلطنه) وزیر پست تلگراف. چون این کابینه بیک کار تاریخی برخاست بهتر دیدیم از بیکایک وزیران نام بریم. زمانیکه در مجلس نامهای اینان خوانده میشد چون بنام آقای اسفندیاری رسید یکی از نمایندگان دیمو کرات پشت تریبون رفته ناخشنودی نمود و میانه او و رئیس الوزراء سخنان درشتی رفت و کار با آنجا کشید که حاج نجفقلی خان دل آزرده از مجلس بیرون رفت. در چنان هنگامی بیشتر کسان از کار میگریختند و این است کسان تازه ای در این کابینه دیدم میشود.

هنگام پیشین همان روز التماوم دوم روس رسید بدینسان:

- ۱) مستر شوستر و مستر لکفر از کارهای خود در نزد دولت ایران بیرون کرده شوند.
- ۲) دولت ایران پس از آن کارکنی از بیگانگان پیش از شور کردن با دو دولت بگیرد.
- ۳) در رفت لشکر کشی را که دولت روس کرده ایران بپردازد. میبایست در چهل



وهشت ساعت پاسخ داده شود و چون دسته‌هایی از سپاه روس برشت رسیده و دسته‌هایی در میان راه بودند وزیر مختار روس در نامه خود آگاهی میداد که تا پایان مهلت چهل و هشت ساعت لشکر در رشت خواهد ماند و پس از آن اگر پاسخ بدخواه روسیان نبود بسوی قزوین پیش خواهد آمد.

چنانکه گفتیم دولت ایران آگاهی از آهنگ روسیان در باره التماس دوم داشت لیکن کمتر کسی گمان میکرد بچنین سختی باشد. این زورگویی بنیاد آزادی کشور را میکند و این بدتر که برای پاسخ بیش از دوازده مهلت نمیدادند. از هر باره پیداست که ارجی با آزادی ایران نمی‌نهادند.

همینکه چگونگی میان مردم پراکنده شد نخست تهران و پس از آن تبریز و دیگر شهرها بخروش برخاست. در تهران همان روز بازار را بستند و مردم در مسجد آدینه و دیگر جاها انبوه شدند و بجوش و خروش برخاستند. در تبریز گذشته از کارهایی که جداگانه خواهیم نگاشت انجمن ایالتی انجمنهای شهرهای دیگر را با خود هم آواز ساخته همگی را بر آن واداشت که پیشتیبانی مجلس بر خیزند و تلگرافها فرستاده نمایند کان را دل‌گرم گردانند.

فردا آدینه هشتم آذر همچنان جوش و جنبش بر پا بود و از نمایندگان مجلس و سران دسته‌های سیاسی و سردستانان آزادی هر گروهی با همکاران خود فراهم آمده شور و گفتگومی نمودند. در تهران از چندی پیش نان کمیاب شده و این دوروزه کار خوار بار نیز بسختی کشیده بود. در همان هنگام هواداران محمد علی میرزا فرصت یافته خواستند زمینه برای بازگشت او پادشاهی آماده کنند و این میوه تلخی بود که درخت نادانی آزادیخواهان در این هنگام میداد. گروهی که بشورند و پادشاه ستمکاری را براندازند ولی بستگان و پیرامونیان او را همچنان بر سر کار نگه دارند باید سزای نافرمانی خود را دریابند و چنان روز سختی از یکسوم گرفتار کوششهای بدخواهانه آنان باشند. سردسته ایشان علاءالدوله بوده که با چند تن از درباریان پیشین نامه بدولت روس نوشته و در آن باز گردانیدن محمد علی را بایران خواستار شده بودند. این نوشته ایشان بدست اداره شهر بانی افتاد.

ایران چنین شور و خروشی بخود کمتر دیده بود. از سراسر شهرها تلگرافها می رسید و همگی ایستادگی را خواستار بودند. زبانها همه بدشمنی روسیان بازو آوازه‌ها به بیزاری از زور کوی آنان بلند بود و این نمایشها اگر چه از بسیاری تنها سخنان سرزبانی بود و دلپاشان از آن آگاهی نداشت و بسیاری نیز اگر هم از درون رنجیدگی مینمودند کسانی نبودند روز سختی ایستادگی کنند و تنها یکدسته از درون دل میخروشیدند و همه گونه جانبازی نیز آماده میبودند. با اینحال شور و خروش بس بزرگی بود همین یکدسته گروه نیرومند و انبوهی بودند.

روز شنبه نهم آذر (نهم ذی حجه) در تهران یکی از پرشورترین روزها بود. در این روز هنگام پیشین چهل و هشت ساعت مهلت پایان می رسید و میبایست پاسخ ایران دانسته شود. میبایست دارالشورا پیش از نیمروز در باره پذیرفتن خواهشهای روس رأی دهد. در آغاز روز یک نمایش دلیرانه‌ای از آزادیخواهان سر زد و آن کشتن علاءالدوله بود که هنگامیکه از خانه بیرون می آمد با چند گلوله از پا درآمد. کشندگان از مجاهدان بودند و دستور از یفرمخان داشتند و این یک کار بسیار بجایی بود که چشم دیگران ترسیده در چنان هنگام گرفتاری با شوب برنخیزند. دسته مردم بسوی مجلس می شتافتند. باندک زمان همه کالیبرها و اطاقها و باغ پراز مردم گردید. کسانی از کارکنان سفارتخانه هائیز میان تماشاچیان بودند. یکساعت پیش از نیمروز مجلس بر پاشد. در آن یکساعت میبایست سرنوشت توده ایران شناخته گردد و شایستگی و ناشایستگی اش با آزادی دانسته شود.

نمایندگان همه در جای خود نشستند. از کابینه چهار تن وزیران خارجه و عدلیه و معارف و پست و تلگراف در آنجا بودند. وزیر خارجه بگفتار آمده چگونگی را باز نمود و یادداشت سفارت روس را باز خواند. سپس نیز چنین گفت: وزارت خارجه میدانست چنین یادداشتی فرستاده خواهد شد و اینست چه پیش از فرستادن این وجه پس از آن کوششهایی بکار برد افسوس که سودمند نیفتاد. سپس نامه‌ای بسفارت انگلیس نوشته خواهش کردیم دولت انگلیس میانجیگری نماید سفارت در

پاسخ سفارش کرد که هر چه زود تر خواهشها را بپذیریم. ولی دولت آنچه دستور مجلس باشد رفتار خواهد کرد.

حال مجلس را مستر شوستر چنین می ستاید: « این گفتار در میان يك خاموشی ژرفی رانده شد و چون پایان رسید همگی همچنان خاموش ماندند. هفتاد و شش تن از نمایندگان از پیر و جوان و آخوند و پزشک و بازرگان و شاهزاده بی هیچ تکانی درجا-های خود می نشستند. يك آخوند گرانمایه ای پیا برخاست. زمان همچنان می گذشت و پس از نیمروز دیگر اختیاری در دست ایرانیان نمی ماند. این مرد خدا پرست گفتار بس کوتاهی رانده چنین گفت: « شاید خدا خواسته آزادی ما را با زور از میان بردارند ولی ما نباید با دست خود آن را از میان برداریم » این را گفته و دست لرزان خود را دادخواهانه بسوی تماشاچیان گرفته بر سر جای خویش نشست.

چه جمله های کوتاه ولی پرداری! جمله هایی که سرودنش در يك انجمن درسی بسیار آسان ولی در برابر يك ستمگر نیرومندی بسیار دشوار است. بویژه در جایی که کماشکان آن ستمگر از کالبرها چشم بسوی کوبنده دوخته و میخواستند اورانیک شناسند و چون روزش رسید با بند و زندان و یا باشکنجه کيفرش دهند.

نمایندگان دیگری نیز سخنانی رانند ولی همگی جز جمله های پر معنی و کوتاه نگفتند زیرا که زمان نیز بس کوتاه شده بود. همگی آبروی کشور خود را نگه داشتند و در این باره ایستادگی کردند که آزاد باشند و خودشان بر خودشان فرمان رانند.

چند دقیقه پیش از نیمروز از همگی رأی خواستند. يك یا دو تن فرومایه تر سو از مجلس بیرون رفتند و خود را کنار کشیدند، از دیگران نام هر کسی که خوانده شد پیا برخاست و آشکاره رأی خود را گفت و بقرعه کشیدن نیازی نیفتاد.

و چون خواندن نامهای نمایندگان پایان رسید نتیجه آن شد که هر یکی از ایشان رأی خود را گفته و بی آنکه پروای آینده خود و خاندانش را بکند رأی خود را آشکار ساخته بود. همه نمایندگان بدمشمن شمالی آن پاسخ را دادند که از يك توده نوامید پامال شده سزاوار بود. توده ای که از آینده بیمناک تاریک نترسیده نگهداری

آزادی و آبروی خود را بر آن بر گزیدند. همه نمایندگان خواهش های روس را پذیرفتند « (\*) ».

بدینسان مجلس شوری بنام نوده ایران يك كار دلیرانه و سر فرازانه را انجام داد و یوغ بندگی را بگردن نگرفت. ولی در همان هنگام یکبار رشته را انگیخته بدولت اختیار داد که با گفتگو های سیاسی پیش آمد را چاره کند. بدینسان چهل و هشت ساعت مهلت پیمان رسید و بخواهش روس پاسخ بدلیخواه داده نشد. پیداست که روسیان بکار برخاستند و از همان روز سپاه از رشت به پیش آمدن پرداخت و یکرشته دشواریها پدید آمد. بهر حال این رفتار مجلس بسیار بجا بود. از آندم مردم شور و خروش بیشتر کردند. هنگامیکه در مجلس این رأی داده میشد تماشاچیان آشکهای شادی از دیده می ریختند. همان روز خواستند مشیر السلطنه رئیس الوزرای باغشاه را که از همدستان علاء الدوله بوده بکشند. خود او زخمی شده و از جان نجات ولی برادر زاده اش که همراه بود کشته گردید. نیز همان روز بزرگ نانوایان ( خباز باشی ) را که در کمیابی نان دست او را در کار میدانستند با کلوله از پا انداختند. اینها نمونه ای از خروش مردم و آشفته گی کار های تهرانست. دسته دسته شاگردان دبستانها « یا مرگ یا آزادی » گویان در جنبش بودند.

(\*) در بخش آخر در ترجمه اندک تصرفی بکار رفته است \* هم باید دانست یاره نوشته های شوستردر این زمینه دور از راستی است \* از جمله اینکه « کابینه پذیرفتن پادداشت را از مجلس خواستار گردید و مجلس که آن را پذیرفت وزیران شرمنده و سرافکننده بیرون رفتند و بدینسان از روی قانون از جایگاه وزارت افتادند اینها با نکارشهای دیگران راست نمی آید و پیداست مستر شوستر درست ننوشته \*\*